

بررسی تطبیقی مکتب رمانتیسم در اشعار نیما یوشیج و خلیل مطران

سیده نسرين عبادیان^۱

دکتر زهرا سلیمانی^۲



چکیده

در این مقاله سعی شده است تا اساس اندیشه مکتب رمانتیسم و جایگاه آن به عنوان یکی از مکتب‌های بزرگ ادبی در اشعار شاعرانی چون نیما یوشیج و خلیل مطران مورد بررسی قرار گیرد. مکتب ادبی رمانتیسم در اواخر قرن هیجدهم در ادبیات اروپا پدید آمد. این مکتب ادبی، دارای مشخصه‌هایی چون عشق، آزادی، احساس گرایی، علاقه به طبیعت و درون گرایی می‌باشد که در اواخر قرن نوزدهم به سبب گسترش روابط شرق با غرب، نویسندگان و شاعران شرقی با این مکتب آشنا شدند و از آن تأثیر پذیرفتند.

آشنایی نیما یوشیج و خلیل مطران با ادبیات غرب به خصوص ادبیات فرانسه و مکتب رمانتیسم سبب شد تا این دو شاعر سنت شکن نوگرا از پیشگامان مکتب رمانتیسم در شعر معاصر ایران و عرب قرار گیرند. در نتیجه این مقاله به بررسی مضامین و مظاهر رمانتیک در اشعار نیما یوشیج و خلیل مطران با توجه به شرایط زندگی فردی و وضعیت اجتماعی و فرهنگی آنان پرداخته است.

کلید واژه ها: رمانتیسم، مرگ، غم و اندوه، عشق، طبیعت.

1 دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ورامین - پیشوا-ایران -

2 استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ورامین - پیشوا-ایران -

مقدمه

از آنجاکه این پژوهش در زمینه ادبیات تطبیقی است بدین ترتیب نخست، به بررسی این نوع ادبیات پرداخته‌ایم. ادبیات تطبیقی در واقع از نقد ادبی سرچشمه می‌گیرد. و «علمی است که از روابط خارجی و نحوه انتقال آثار ادبی یک ملت به ادبیات دیگر ملت‌ها همچنین از تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌های میان آنان سخن می‌گوید. انتقال آثار ادبی گاه در حوزی واژه‌ها و موضوع‌ها، گاه در حوزه تصاویر و قالب‌های مختلف بیان مانند قطعه، قصیده، نمایشنامه و امثال آن و گاهی هم در حوزی احساس و عواطف صورت می‌گیرد.» (طه ندا، ۱۳۸۷: ۲۶)

اروپاییان در ایجاد این نوع ادبیات به سبک نوین، پیشگامند. این امر به ویژه با فرانسویان شروع شده و در ادامه کار در آلمان و آمریکا و بعضی از کشورهای شرقی با جدیت تمام تا به امروز ادامه دارد.

«ادبیات تطبیقی در ایران در شکل غیر علمی آن از قدیم الایام وجود داشته است البته در میان اعراب هم آنطور که از متون کهن بر می‌آید این موضوع به شکل غیر علمی اش مورد توجه بوده است «تطبیق ادبی و یا تأثیر پذیری ادبیات فارسی و عربی از یکدیگر از دوره‌های قبل از اسلام شروع شد اگرچه اسم و عنوان ادبیات تطبیقی را نداشته است. این ادبیات در جهان معاصر عرب جایگاه با سابقه تر و محکم تری نسبت به ادبیات تطبیقی در ایران معاصر دارد. اگر چه نگاه جهان عرب در دوره‌ی معاصر در زمینه‌ی ادبیات تطبیقی غالباً معطوف به غرب است، اما با این حال محور فارسی-عربی نیز از اهمیت خاصی برخوردار است.» (اصطیف، ۲۰۰۸: ۱۰۰)

مکتب ادبی رمانتیسم که بزرگان بعضی از ریشه‌های آن را به افکار افلاطون نسبت می‌دهند در اواخر قرن هیجدهم میلادی در انگلستان ظهور کرد و از آنجا به آلمان و بعد فرانسه وارد گردید و بعد به سایر کشورها راه یافت.

در مورد ریشه کلمه رمانتیک و نیز معنای آن اختلاف نظر وجود دارد. اما از شواهد اینگونه بر می آید که «اصطلاح ادبی رمانتیک از لفظ رمانس که یک لفظ اسپانیایی الاصل می باشد گرفته شده است.» (راغب، ۱۹۷۷: ۲۶) و این واژه یک صفت است که بعدها اسمی تحت عنوان رمانتیسیم از آن ساخته شد. این صفت از کلمه لاتینی قرون وسطایی رومانیکوس گرفته شده که به تدریج در قرن هفدهم رواج یافته است. و بعدها در اروپا مکتبی تحت عنوان رمانتیسیم به وجود آمد که این مکتب در اواخر قرن هجدهم در انگلستان به ظهور کرد. بعد به آلمان رفت و پس از مدتی در سال ۱۸۳۰ میلادی وارد فرانسه، اسپانیا و روسیه گردید. این مکتب را می توان ماحصل دوره ای دانست که در وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اروپا تحولات اساسی روی داد و در پی آن ادبیات اروپا نیز تحت تأثیر این تحولات قرار گرفت. این مکتب درست در قطب مقابل مکتب کلاسیسم قرار دارد چرا که مکتب کلاسیسم تابع عقل است. اما در مکتب رمانتیسیم این احساسات و عواطف هنرمند رمانتیکی است که همه چیز را تحت سلطه خویش دارد. رمانتیک ها با ارزش نهادن به عواطف و احساسات خود توانستند به اصول و قواعد سخت کلاسیسم ها غلبه کنند و آزادی عمل را در آثار خویش نمایان سازند به همین دلیل آثار رمانتیکی بیانگر دردها و رنج ها، یأس ها، عشق ها و امیدهای خالقشان می باشند. با آغاز قرن بیستم که مصادف است با عصر مشروطه در ایران با توجه به سیر تحولات اجتماعی، اقتصادی، به وجود آمده در این کشور رمانتیسیم نخستین بار از طریق ترجمه ای آثار ادبی غرب و تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان از این آثار وارد ایران گردید. در سرزمین های عرب نیز حمله ناپلئون به مصر در قرن هیجدهم موجب گردید تا در وضعیت سیاسی اجتماعی و فرهنگی مصر تحولاتی اساسی صورت گیرد و در پی این تحولات، دیگر کشورهای عربی نیز دست خوش تغییر گردیدند و در نتیجه قرن هیجدهم قرن بیداری ملت عرب و آغاز نهضت فراگیری در زمینه های مختلف بود. البته

این تحولات به تدریج صورت گرفت چرا که عرب زبان‌ها زمانی با فرهنگ غرب آشنا شدند که خودشان نیز از میراث ادبی و سرمایه‌ی فرهنگی غنی برخوردار بودند. با ورود مکتب رمانتیسم در ادب فارسی و عرب ابتدا مفاهیم عصری با قواعد و ضوابط کلاسیک وارد شعر گردید سپس قواعد و اصول دست و پاگیر کلاسیک شکسته شد و زبان شعر به زبان ساده و محاوره‌ای تغییر یافت و مضامین جدید وارد شعر گردید.

نخستین کسی که در ایران توانست دفتر کهن شعر پارسی ایران را ورق بزند علی اسفندیاری با نام شعری نیما یوشیج بود. او توانست هم در مضمون و محتوا و هم از نظر شکل و ساختار در شعر نوآوری داشته باشد. وی با وارد کردن عبارات و الفاظ مأنوس در شعر موفق شد تا زبان شعر را به زبان نثر ساده نزدیک گرداند. اما در ادبیات معاصر عرب این مکتب به دست خلیل مطران کلید خورد وی نیز با تأثیرپذیری از آثار غربیان توانست در مضمون و محتوای شعر کلاسیک تغییراتی ایجاد کند. در این مقاله باتوجه به نوآوری‌های مشابه این دو شاعر در دو زبان متفاوت به بررسی تطبیقی مولفه‌های رمانتیکی مشترک از قبیل مرگ، غم و اندوه، عشق، طبیعت و بازگشت به گذشته در اشعار این دو تن که هر دو از پیشگامان و سردمداران مکتب رمانتیکی در زبان خود بوده‌اند پرداخته شده است.

مرگ از دیدگاه نیما: نیما نیز مانند دیگر شاعران رمانتیک گاه در زندگی دچار یأس و ناامیدی می‌شود و مرگ را که یکی از مؤلفه‌های رمانتیکی است. به چنین زندگی ترجیح می‌دهد. شعر «ای شب» که در سال ۱۳۰۱ سروده شده است نشانگر وضع نابسامان و فضای خفقان آور جامعه‌ای است که شاعر در آن زندگی می‌کرد، او در این شعر از غم زمانه دلگیر و ناآرام و بی قرار است و نالان اشک می‌ریزد و به زاری می‌گرید، او در این یأس و ناامیدی از روزگار خسته و از زندگی سیر گشته است به طوری که برای رهایی و نجات از آن، آرزوی مرگ می‌کند: هان‌ای شب شوم وحشت انگیز / تا چند زنی به

او بر رهگذر هر شاخه‌ی بی برگ و نوا مانده‌ای صدا بر می‌دارد و نوای هر غمی او را چنان متأثر می‌کند که از این دنیا به درش می‌برد او در این ویرانه از دل‌های غمگین خبر می‌گیرد و گاهی از اندوه فراوانی که دارد و رنجی که می‌کشد بال و پرش را نمی‌جنباند. اما هیچ کس او را نمی‌بیند و نمی‌داند که بر روی این دیوار ویرانه صدای فریاد چه کسی است؟ و در این ویرانه جا، مرغ دیگری زندگی می‌کند که همزاد مرغ غم است.

هیچ کس او را نمی‌بیند. نمی‌داند که چیست/ بر سر دیوار این ویرانه جا فریاد کیست/ و به جز غم او هم در این ره مرغ دیگر راست زیست/. می‌کشد این هیکل غم از غمی هر لحظه آه/ می‌کند در تیرگی‌های نگاه من نگاه/ او مرا در این هوای تیره می‌جوید به راه/ پس بر این دیوار غم، هر جاش بفشرد به هم، / می‌کشم تصویرهای زیر و بالای غم/ می‌کشد هر دم غمم، من نیز غم رامی‌کشم

تا کسی، را نبیند/ تیرگی‌های شبی را/ که به دلها می‌نشیند، می‌کنم از رنگ خود وا/ ز انتظار صبح با هم حرفهایی می‌زنیم/ با غباری زردگونه پيله بر تن می‌تنیم/ من به دست، او با نك خود چیزهایی می‌کنیم.(همان، ۶۶-۶۵) نیما در این ابیات چنان با غم خو گرفته است که هر لحظه غم او را به سمت خود می‌کشد و شاعر نیز غم را به سوی خود می‌خواند این دو چنان با یکدیگر عجین گشته‌اند که گویی از یکدیگر جدا نشدنی هستند و مونس و همدم یکدیگرند. آنها تیره گی شب را با تسلی دادن یکدیگر تحمل می‌کنند و در انتظار صبح می‌مانند ..

و در جای دیگر: نیما وقتی می‌بیند که افراد شایسته و لایق در گوشه‌ای نشسته و عزلت گزیده‌اند و شب پرستان در عرصه جولان می‌دهند بیشتر غمگین و آزرده خاطر می‌شود: چه بسا هوش و لیاقت‌ها نهان مانده / رفته با بسیارها روی نشان، بسیارها چه بی نشان مانده .../ نابجایی گرم برخیزد / هوشمندی سرد بنشیند(همان)

غم و اندوه از دیدگاه مطران: غم و اندوهی که در آثار رماتیکی حس می‌شود

غم و درد رماتیکی بیشتری ناشی از درد عشق است. غم و اندوهی که با دوری معشوق به سراغ شاعر رماتیک می‌رود و سایه ظلمانی خود را بر چهره او می‌افکند و به هنگام دیدن همای سعادت خویش «سعاد» چهره اش گشاده و خوش رو می‌شود: لِي الْعُذْرُ إِنِ أَسْكُنَ عَلَيَّ أَنْ مُهَجَّتِي / بِهَا أَلَمَّ وَ الْحَادِثَاتُ عَدَادُ: من اگر چه قلبی دردمند و سخن بسیار دردل دارم اما بهانه‌ای برای آرامش نیز دارم.

يُكَادُ يَبِينُ الْحُزْنَ ظِلِّي إِذَا سَرَى / وَ فِي الْوَجْهِ بَشِيرٌ إِذْ تَلَوَّحُ سَعَادُ: بارفتن او غم و اندوه سایه ظلمت خود را بر چهره من افکند چهره‌ای که به گاه رؤیت طلوع همای سعادت خویش «سعاد» گشاده میشود. (همان، ۴۸۵)

قصیده‌ی «الاسد الباکی» نشانگر رنجش مطران از احساس خرد شدن شخصیتش بر اثر قوانین خشک جامعه همچنین بی وفایی و تنهایی ناشی از ترک دوستان به علت شکست مالی است، اتفاقی که قلبش را دچار جراحت شدیدی ساخت او برای گریز از مردم به «عین شمس» پناه می‌برد تا در آن محیط و بدور از هر گونه نیرنگ، مرهمی بر دل ریشش گذارد: وَ كَمْ فِي فُؤَادِي مِنْ جِرَاحِ ثَخِينَةٍ / يُحَجِّبُهَا بُرَادِي عَنِ أَعْيُنِ النَّاسِ: چه بسیار زخم‌های عمیقی که در قلبم هست که لباسم هایم آن را از چشمان مردم می‌پوشاند.

لِي «عَيْنِ شَمْسٍ» قَدْ لَجَأْتُ وَ حَاجَتِي / طَلَّاقَهُ جَوِّ لَمْ يُدَنَّسْ بِأَرْجَاسٍ: وبه «عین شمس» پناه می‌برم زیرا که من محیطی می‌خواستم که از هر گونه گناه و آلودگی مبرا باشد. أَسْرَرِي هُمُومِي بِانْفِرَادِي أَمِنًا / مَكَائِدِ وَاشٍ أَوْ نَمَائِمِ دَسَّاسٍ: وغم و اندوهم را مخفی می‌دارم تا از حيله‌ها و دسيسه‌های سخن چينان و حسودان در امان باشم.

أَنَا أَلَمُ السَّاجِي لِيُعِدَّ مَرَاغِي / أَنَا الْأَمَلُ الدَّاجِي وَ لَمْ يَخِبْ نِبْرَاسِي: من درد ساکتی به خاطر دوری از خویشانم، و من آن درد نهانم که هنوز چراغ امیدم خاموش نشده است. أَنَا الْأَسَدُ الْبَاكِي، أَنَا جَبَلُ الْأَسَى / أَنَا الرَّمْسُ يَمْشِي دَامِيًا فَوْقَ أَرْوَاسِ: من شیرگریانم،

من کوه غم، من آن بادی هستم که خون آلود از سر قبرها گذر می‌کنم. (همان، ۲۶۷-۲۶۹)

عشق از دیدگاه نیما یوشیج: عشق موضوع اصلی شعر و ادب است در ادبیات فارسی نیز هیچ دفتر و دیوانی یافت نمی‌شود که خالی از حرف عشق باشد چرا که عشق علت اصلی خلق هر اثر ادبی است. بیان عشق در اشعار نیما گاه چنان کلی است که گویی به جای همه‌ی آرمان‌ها و آرزوهای او نشسته است. شاید به همین دلیل است که در نگاه اول و گذرا تعداد کمی از اشعارش عاشقانه به نظر می‌آید در صورتیکه در عمق بسیاری از شعرهای او جان عاشقانه‌ای جاری است که برخاسته از آرمان‌ها و آرزوهای او می‌باشد. قلب نیما در آغاز جوانی دوبار با نور عشق روشن می‌شود که این عشق‌ها جز ناکامی حاصلی نداشت. نیما پس از این شکست‌ها درمی‌یابد که عشق به زن و زیبایی جز تلخی حاصلی ندارد و ظاهراً او خود را قانع می‌کند درباره‌ی آن سخن نگوید. بنابراین به معنای متعارف عشق، در اشعارش بیتی یافت نمی‌شود. البته شایان ذکر است که نیما به زبان طبری درباره‌ی زن و عشق بیتی‌هایی دارد: کیجا، کیجا، تِ مَسِ چِشِ دا مِ / هر جا بوری ایم به تِ کفا مِ / چی وُونِ بَوینِم آتا صفا کِن / چی وُونِ ها کِنِم آتا وفا مِ / معنی: دختر، دختر، به قربان چشم مست تو گردم / هر جا که بروی پشت سرت می‌آیم / چه می‌شود (که یک بار) ببینم صفامی کند / چه میشود (که یک بار) من وفا کنم. (یوشیج، ۱۳۶۹: ۶۳۴)

در حقیقت معشوق نیما در ابتدای شاعری‌اش در رباعیات او همان بی‌وفا و دلنوازی است که در ادبیات سنتی رایج است اما باگذشت زمان رنگ عشق او تغییر می‌کند. در شعر «رنگ پریده، خون سرد» نیما عقیده دارد که عشق به حق و حقیقت مایه همه دردها و گرفتاری‌هاست در عین حال چیزی که باعث تحمل همه مشکلات و رنج‌ها و سختی‌ها می‌شود همین عشق به حقیقت است. به عبارت دیگر هم درد

و چه بسا شکوه کننده‌ای که شکرگزار است.

وفی الهوائِ حنینٍ / مِنَ الهوی وَ زَفیر: و در هوا شور و ناله‌ای از عشق برپا بود.
(مطران، ۱۹۷۵: ج ۲، ۸۹)

مطران مرگ معشوق را پایان عشق نمی‌داند او معتقد است که انسان خلق گردیده تا با عشق زندگی کند و اگر روزگار گنهکار با مرگ، حکم جدایی شاعر با محبوبه اش را صادر کرد. در عوض قبر مهربان، آن دو را به هم می‌رساند سپس آرزوی مرگ می‌کند: فَإِنْ سَاءَنَا دَهْرٌ أَثِيمٌ بِفُرْقِهِ / فَرِغْنَا إِلَى قَبْرِ رَحِيمٍ فَقَرَّبْنَا: اگر روزگار جنایتکار ما را از هم جدا کند قبر مهربان ما را بهم نزدیک میکند.

و أَحِبِّ بِهَذَا الْوَصْلِ بَعْدَ انْفِصَالِنَا / وَ يَا مَوْتَ أَنْتَ الْمُسْتَعَاثُ فَمَرَحَبًا: و چقدر دوست داشتنی است این وصل بعد از جدایی، ای مرگ تو فریاد رس هستی تو را خوش آمد می‌گویم. (همان، ج ۲۰۷، ۱)

شاعر در شعر «الحب: عشق» می‌گوید: دَعَا قَلْبِي لِتَهْنِئَتِهِ بَيَانِي / فَقَصَّرَ دُونَهَا وَ بِه تَمَادِي: قلبم برای تبریک به عشق، سخنم را فرا خواند اما او امتناع کرد و دلم بر آن اصرار ورزید.

لَوْ انْتَضَمْتَ مِنَ الشَّمْسِ الْقَوَافِي / أَشَعَّتْهَا لَصَاقَتْ عَن وَدَادِي: چرا که اگر زبانم قافیه‌ها را از انوار خورشید به رشته می‌کشید پرتوهای خورشید از عشقم به تنگ می‌آمد و کم می‌آورد. (همان، ۴۸۴)

طبیعت از دیدگاه نیما یوشیج: طبیعت همیشه از عناصر اصلی شعر بوده و هیچ گاه شعر از طبیعت و طبیعت از شعر جدا نبوده است و در آثار شاعران و ادیبان چه کلاسیک و چه معاصر، عناصر طبیعت بسیار توصیف شده‌اند. نیما که از شاعران مکتب رمانتسیم است در فاصله‌ی سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۹ شمسی به شدت تحت تأثیر این مکتب بود و معروفترین شعرهای رمانتیکی خود مانند «قصه رنگ پریده»، «ای شب»

و «افسانه» را در این دوره سروده است بعد از گذراندن دهه اول شاعری، نگرش رمانتیکی را رها کرد اما طبیعت گرایی تا آخر عمر در آثار او دیده می‌شود. همچنین نیما با به کار بردن عناصر بومی طبیعت که تا آن روزگار راهی به زبان شعر نداشته‌اند ویژگی خاصی به آثار خود بخشیده است. او با استفاده از عنصر خیال و معنا بخشی و جان بخشی به طبیعت تجربه شده و واقعی پیرامونش فضایی ملموس و جاندار را در شعر خویش ایجاد می‌کند. او که خود زاده‌ی کوهستان است و در دل طبیعت رشد کرده است با طبیعت رابطه‌ی بسیار صمیمی و دوستانه‌ای دارد و این رابطه به حدی نزدیک است که رازهای درونی خود را با تصویر محلی و بومی در گوش طبیعت نجوا می‌کند. او در توصیفاتش تنها مناظر واقعی را به تصویر نمی‌کشد بلکه به عمق اشیاء نفوذ می‌کند و با گذشتن از کلیت اشیاء و توجه به جزئیات در آنها شباهت‌های بسیاری بین انسان و طبیعت کشف می‌کند او چنان با طبیعت درمی‌آمیزد که گویی خود بخشی از طبیعت و طبیعت بخشی از اوست. نیما در یکی از شعرها این گونه می‌گوید که در زیر درخت خشکیده انجیر آنقدر می‌نشینم تا پوست بر تنم بخشکد و با درخت به یگانگی برسم: من به زیر این درخت خشک انجیر/ که به شاخی عنکبوت منزوی را تار بسته / می‌نشینم آنقدر روزان شکسته / که بخشکد بر تن من پوست. (یوشیج، ۱۳۸۹: ۴۵)

گاهی نیما چنان در توصیف طبیعت غرق می‌شود و به گونه‌ای طبیعت را به تصویر میکشد که به توصیف درونی خودش برسد او می‌گردد تا محیط بیرون را با دنیای درونش پیوند بزند: هنوز از شب دمی باقی ست و می‌خواند در او شبگیر / و شب تاب از نهران جایش به ساحل می‌زند سو سو / به مانند چراغ من که سوسو می‌زند در پنجره من / به مانند دل من که هنوز از حوصله و صبر من باقی ست در او / به مانند خیال عشق تلخ من که می‌خواند / و مانند چراغ من که سوسو می‌زند در پنجره من / نگاه چشم سوزانش امید انگیز ا من / در این تاریک منزل می‌زند سوسو. (همان، ۱۸۷)

برخوردار است و عنصری برای بیان حالات درونی و اندیشه‌ها به شمار می‌رود. مطرانِ رمانتیک نگاه جدیدی نسبت به طبیعت دارد دیدگاه او به طبیعت چنان عمیق است که از مظاهر طبیعت برای بیان احساسات خود استفاده می‌کند او با عناصر طبیعت تبادل عاطفی برقرار کرده و با احساسات و تخیلات رمانتیکی خود از این عناصر برای تصویر سازی عشق از آنها استفاده می‌کند.

كُنَّا كُغْصِنِي دَوْحِهِ نَبْتًا / بَلْ زَهْرَتِي غُصْنِ تَعَانَقَتَا: مادو شاخه درخت نبودیم که رویدند بلکه همچون شکوفه دو شاخه‌ای بودیم که همدیگر را درآغوش گرفته بودند.
(همان، ج ۱، ۲۷۲)

مطران گاه با ستاره‌ی شب و گاه با دریا و خشکی و گاه با پرنده اُنس می‌گیرد و با آنها ارتباط برقرار می‌کند و با آنها غم دل می‌گوید. او ستاره‌ی آسمان را یاور و انیس غم خویش می‌داند و او را همچون آینه‌ای برای عشق و آرزوها، ناامیدی خویش می‌بیند: اَنِيسٍ عَلَيَّ مَا بِهِ مِنْ اَسَى / شَجِيَّتِ التَّبَسُّمِ مُسْتَعْدَبٍ: انیس و همدم او هستی در درد و سختی و اندوهی که زیبا و شیرین و گوارا است.

عَدِيْرَكَ مَنْ اَنْتَ مِرَاثُهُ / بِحُبِّكَ وَ الْاَمَلِ الْاٰخِيْبِ: همراهی تو همچون آینه‌ای برای اوست در عشق و آرزو و ناامیدی. (همان، ج ۱، ۱۳۲)

شاعر هم زمان با دمیدن صبح به باغ می‌رود تا شاید آرامش خاطر بدست آورد و درد و غمهای خود را فراموش کند، او در این راه به هدف خود می‌رسد با صفای صبح غم را از دل می‌زداید و پاکی و شکوفایی صبح چشمش را روشن و قلبش را شاد می‌سازد. او گاه از تند باد تنهایی خویش به دریا پناه می‌برد تا شاید درون نا آرامش را آرامشی بخشد: مُتَفَرِّدٌ بِصَبَابَتِي، مُتَفَرِّدٌ / بِكَأْبَتِي، مُتَفَرِّدٌ بِعَنَائِي: تنها با عشق و اندوه ورنج خویش هستم.

شَاكٍ اِلَى الْبَحْرِ اضْطِرَابَ خَوَاطِرِي / فَيَجِيْنِي بِرِيَاحِ الْهُوْجَاءِ: از پریشان‌خاطری

کودکی / که نمی‌دیدم از این غمها یکی / فکر ساده، درک کم، اندوه کم / شادمان با
 کودکان دم می‌زدم / ای خوشا آن روزگاران، ای خوشا! / یادباد آن روزگار دلگشا! / گم
 شدو آن ایام بگذشت آن زمان / خود چه ماند در گذر گاه جهان؟ (همان)

« اجاق سرد » عنوان شعری ست که نیما در سال ۱۳۲۴ سروده است. او در این
 شعر زندگی خود در گذشته‌های دور را این گونه بازگو می‌کند: روز شیرینم که با من
 آتشی داشت / ای دریغا نقش ناهمرنگ گردیده / سرد گشته، سنگ گردیده، / بادم پائیز
 عمر من کنایت از بهار روی زردی /.....

در این شعر داستان روزهایی بیان شده است که زمانی گرم و شیرین بود و اکنون
 این گرمی به سردی و سنگی گرایده است. گویا روزگار با نیما سرسازگاری ندارد
 چرا که از آن روزهای گرم و شیرین خبری نیست سردی حال و هوای این روزها
 بهار اندیشه‌های او را به خزان بدل کرده است. این گرایش شهر گریزی و گرایش
 به زیستن در روستا تا پایان عمر با او بود؛ چنان که در دو بیت زیر که در شهریور
 ۱۳۳۴ سروده شده است نشانگر همین گرایش پایدار اوست: از پس پنجاهی واندی
 زعمر / نعره بر می‌آیدم از هر رگی / کاش بودم باز دور از هر کجا / چادری و گوسفندی
 و سگی (یوشیج، ۱۳۶۹: ۵۹۴)

باز گشت به گذشته در اشعار خلیل مطران: برآورده نشدن آرزوها و رویاهای
 شاعران رمانتیک، محدودیت و نداشتن آزادی، پایمال شدن حق، مفاسد اخلاقی و
 اجتماعی حاکم بر جامعه علل این گریز بوده است. آنان با یادآوری دوران کودکی
 و مرور خاطرات گذشته، زندگی در روستا و دامان طبیعت را به زندگی رنگارنگ
 شهری ترجیح می‌دهند. مطران نیز این گونه است. او از دورویی و ریا که بر جامعه
 حکفرماست واز به اسارت گرفته شدن ارزشها در رنج و عذاب است، او چنین فرهنگی
 را نمی‌پذیرد و زیبایی‌های آن را فتنه و دام می‌داند: وَلَوْ الْمَدِينَةَ وَجَهَكُمُ وَ دَعُونِي /

درازا کشیدن دیدار.

ذَکْرِیْنی طُفُولِیْتی وَاَعِیدِی / رَسَمَ عَهْدِ عَنِ اَعِیْنِی مُتَوَارِی: خاطرات کودکی ام را برایم
زنده گردان و نشانه‌های آن زمان که از دیده‌هایم پنهان است را برایم باز گردان. (همان، ۹۸)

نتیجه

نیما یوشج و خلیل مطران که هردو از پیشگامان و طلایه داران مکتب رمانتیسم در دو زبان فارسی و عربی به شمار می‌روند. با بررسی تطبیقی از اشعار نیما پدر شعر نو فارسی و مطران پدر رمانتیک عرب اینگونه برمی‌آید که مولفه‌های رمانتیک از قبیل مرگ، غم و اندوه، عشق، پناه بردن به طبیعت و بازگشت به گذشته در اشعار هر دو شاعر وجود داشته است ولی با توجه به شرایط زندگی شخصی و اجتماعی آن‌دو هر کدام دیدگاه متفاوتی نسبت به این مولفه‌ها داشتند. این تفاوتها بیشتر در زمینه مرگ، غم و اندوه و عشق به چشم می‌خورد. زیرا در اشعار داستانی هر دو شاعر سرانجام قهرمان قصه به مرگ ختم می‌شود اما یک تفاوت عمده در نوع مرگ این قهرمانان وجود دارد چراکه در داستان مطران قهرمانی که آرزوی مرگ دارد ممکن است دست به خودکشی بزند، او کسی را که خودکشی می‌کند انسانی شجاع می‌داند که به استقبال مرگ رفته است در حالیکه قهرمان داستان نیما هیچ‌گاه دست به خودکشی نمی‌زند و تنها آرزوی مرگ می‌کند. بدین ترتیب می‌توان گفت که نیما مانند مطران به خودکشی معتقد نبوده و ناامید مطلق نیست بلکه در عین ناامیدی باز هم رگه‌های امید در اشعارش دیده می‌شود. نیما به مرگ فیزیکی توجه چندانی نشان نمی‌دهد او مرگ انسانها را جهالت می‌داند. همچنین در زمینه غم و اندوه که یکی از مولفه‌های اصلی شعر رمانتیک است نگرش نیما با مطران متفاوت است زیرا بار اندوهی که مطران به دوش می‌کشد بیشتر ناشی از عشق و دوری از معشوق زمینی است. بنابراین غم و اندوه مطران بیشتر فردی است تا

